

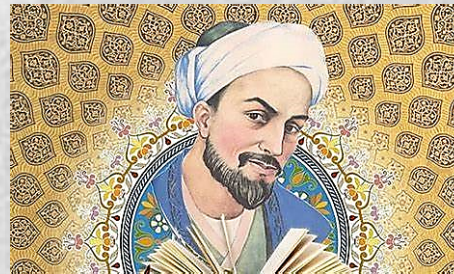


نام درس: دناى ادیب نام دبیر: غزاله صادق زاده

مبحث: گلستان (حکایت ۲)

مقطع: دبستان پایه: چهارم - پنجم - ششم





حکایت ۲

یکی از صاحب‌دلان، زور آزمایی را دید به هم برآمده و در خشم شده و کف بر دماغ آورده. گفت: این را چه شده است؟ گفتند: فلان دشنامش داد. گفت این فرومایه هزار من سنگ برمی دارد و طاقت سخنی نمی آرد!

لاف سرپنجگی و دعوی مردی بگذار
گرت از دست برآید دهنی شیرین کن

عاجز نفس فرومایه چه مردی چه زنی
مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

اگر خود بر درّ پشانی پیل
بنی آدم سرشت از خاک دارند

نه مرد است آن که در روی مردمی نیست
اگر خاکی نباشد، آدمی نیست

باب دوم: در اخلاق درویشان





شرح واژگان و دشواری ها

صاحب‌دل: عارف، آگاه	زور آزما: قدرتمند - پرزور	به هم برآمده: خشمگین	دشنام: ناسزا - فحش
فرومایه: حقیر - ناچیز	هزارمن سنگ: هر من ۳ کیلوگرم است. یعنی سنگ ۳۰۰۰ کیلوگرمی	لاف سرپنجگی: ادعای قدرتمندی	دعوی: ادعا
نمی آرد: کوتاه شده نمی آورد	طاقت: تحمل	عاجز: ناتوان	نفس: وجود
مردی: مرد بودن	بگذار: رها کن	بردرَد: پاره کند	مردمی: انسانیت
گرت از دست برآید: اگر از دستت برمی آید	سرشت: ذات - طبیعت	خاکی بودن: ساده و صمیمی و مهربان بودن	
بنی آدم: فرزند آدم (انسان)			



درک مطلب

۱- چرا صاحب‌دل از خشمگین شدن آن مرد قوی تعجب کرد؟

۲- اگر شما به جای آن مرد بودید در برابر دشنام چه می کردید؟

۳- به نظر شما انسان های خاکی چه ویژگی هایی دارند؟





مجمع آموزشی هوشمند خدیجه کبری (س)

www.kksec.org

<https://instagram.com/khadijekobra1368>